

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

## نکته دوم بحث تداخل مسببات

نکته دوم این مطلب معروف است که اگر کسی بخواهد با عمل واحد اوامر متعدده را امتثال کند، به عنوان مثال، بخواهد چند امر متوجه به خودش را با یک غسل امتثال کند - آیا قصد جمیع عناوین لازم است یا نه؟ روشن است در اموری که عنوان قصدي دارند، هرچند آن عمل خارجي مصداق برای امتثال تمام اوامر است، قطعاً قصد آن امور لازم است. حال، اموری وجود دارد که نیاز به قصد مستقل ندارد؛ مثلاً اگر مولا سه مرتبه گفت «إضرِب»، و با یک ضربه در عالم خارج هر سه را می‌توان امتثال نمود، لازم نیست که در اینجا هر یک از امرهای متعدد قصد شود.

به عبارت دیگر، تداخل به این است که اگر یک فعل واحد را انجام دادیم، صلاحیت برای امتثال نسبت به هر کدام را داشته باشد و دیگر لازم نیست که مأمور بگوید ضربه واحد را به قصد امتثال هر سه امر می‌خواهم انجام دهم؛ به صورتی که اگر قصد آنها را نکند، بگوییم تداخل واقع نشده است؛ بلکه آنچه که مقوم تداخل می‌باشد، این است که عمل واحد قابلیت داشته باشد که به وسیله آن هر یک از اوامر امتثال شود. اما در افعالی که مقوم به قصد است، مانند نماز نافله و نماز غفیله و یا غسل جمعه و غسل جنابت و غسل مسح میت، در این گونه امور لازم است که تمام عناوین قصد شود.

شخص مأمور باید بگوید که عمل واحد را به قصد امتثال غسل جمعه و غسل جنابت و غسل مسح میت انجام می‌دهد؛ مگر این که یک دلیل خارجي اقامه شود که قصد تمام عناوین لازم نیست. به عنوان مثال، دلیل داریم که اگر کسی غسلی را به قصد غسل جنابت انجام داد، اگر بر ذمه او سایر اغسال هم باشد، این غسل او از آنها کفایت می‌کند.

## تذیل (آخرین مطلب بحث مفهوم شرط)

آخرین مطلبی که به عنوان ذیل بحث مفهوم شرط عنوان می‌کنیم، آن است که در جملات شرطیه با شرط واحد، مانند: «إذا جاء زيدٌ فأكرمه»، اگر شرط منتفی شود، جزا نیز منتفی می‌شود. حال، اگر این در جمله دو شرط بود، مانند: «إذا جاء زيدٌ وأكرمك فأكرمه»، در چنین موردی، مفهوم به انتفای یکی از این دو شرط است؛ یعنی اگر هر دو شرط موجود بود، وجوب اکرام خواهد بود، ولی اگر یکی از دو شرط منتفی شد، مفهوم محقق می‌شود.

از این مطلب چنین تعبیر می‌کنیم: «الشرط كل ما تعددت قيوده إتسعت دائرة المفهوم»، در جملات شرطیه هر اندازه که دائره

قیود اضافه و متعدّد شود، دائره مفهوم نیز توسعه پیدا می‌کند. مفهوم جمله «إذا جاء زيد فأكرمه» این است که اگر زید نیامد اکرامش نکن؛ اما در جمله «إذا جاء زيد وأكرمك فأكرمه» می‌گوییم: اگر زید نیامد یا آمد و اکرام نکرد، وجوب اکرام منتفی است. در مورد شرط مسأله روشن است؛ منتهی بحث این است که اگر جزا متعدد شد، در صورت انتفای شرط، نتیجه مفهوم چیست؟

مثال معروفی که وجود دارد، این قضیه است: «الماء إذا بلغ قدر كَرَّ لم ينجسه شيء» ، آب اگر به اندازه کر باشد، هیچ چیزی آن را نجس نمی‌کند. عموم در «لم ينجسه شيء» از باب نکره در سیاق نفی استفاده می‌شود. حال، در صورت انتفای شرط — «إذا لم يبلغ الماء قدر كَرَّ» ، اگر آب به قدر کر نرسد — می‌خواهیم ببینیم مفهوم جمله چه می‌شود؟ آیا مفهوم به نحو عام استغراقی است؟

یعنی «الماء إذا لم يبلغ قدر كَرَّ ينجسه كل شيء» ، هر چیزی آن را نجس می‌کند و در این صورت، مفهوم عام خواهد بود؛ یا این که مفهوم عام نیست؛ بلکه موجب جزئی است و عبارت است از «الماء إذا لم يبلغ قدر كَرَّ ينجسه شيء» ، یک شیء آن را نجس می‌کند، اما آن شیء چیست؟ نمی‌دانیم و این از جمله استفاده نمی‌شود؛ بلکه آن را باید از دلیل و قرینه خارجی استفاده کنیم.

## نظر مرحوم شیخ انصاری

مرحوم شیخ انصاری **أعلى الله مقامه الشريف** نظر اول را دارند، می‌فرمایند: فرق بین مفهوم و منطوق در سلب و ایجاب است و جهت قضیه — کلی بودن، جزئی بودن و... — را نمی‌توان دست زد. منطوق می‌گوید: «الماء إذا بلغ قدر كَرَّ لم ينجسه شيء» ، «لم ينجسه شيء» چون عمومیت دارد، منطوقش نیز موجب کلیه است؛ «إذا لم يبلغ قدر كَرَّ ينجسه كل شيء» .

## نظر صاحب هدایة المسترشدين

در مقابل مرحوم شیخ انصاری، صاحب «هدایة المسترشدين» نظریه دوم را قبول دارند. می‌فرماید: در منطق خوانده‌ایم که نقیض سالبه کلیه، موجب جزئی است؛ مفهوم یعنی نقیض منطوق، بنابراین، اگر منطوق سالبه کلیه باشد مفهومش موجب جزئی می‌شود؛ یعنی در این مثال مفهوم عبارت است از: «الماء إذا لم يبلغ قدر كَرَّ ينجسه شيء» .

## نظر مرحوم آیه الله بروجردی

مرحوم محقق بروجردی طبق آن چه در کتاب «لمحات الأصول» صفحه 296 آمده است، نظر «هدایة المسترشدين» را اختیار نموده و بعد از بیان نظر صاحب هدایه فرموده‌اند: «وهو الحق، لأن الظاهر من القضية المتقدمة هو عاصمية الكرّ عن تأثير أي شيء من النجاسات»؛ قضیه منطوقیه در این ظهور دارد که هیچ نجسی در کر تأثیر نمی‌گذارد؛ «ومقتضى المفهوم عدم هذا العاصمية الثابتة وهو مساوق عرفاً للإيجاب الجزئي» ؛ می‌فرمایند: از نظر عرف مفهوم در این گونه جملات، موجب جزئی است. مولا در منطوق می‌خواهد بگوید آب کر اعتصام دارد و هیچ نجسی نمی‌تواند آن را نجس کند، مفهومش این است که اگر آب، کر نشد، اعتصام ندارد و عرفاً مساوق با موجب جزئی — «نَجَسَه شيء» — است؛ اما آن شیء چیست؟ باید از دلیل خارجی استفاده کنیم.

## نظر امام خمینی(ره)

برخی از بزرگان دیگر مانند امام رضوان الله علیه و برخی از تلامذه بزرگ ایشان مثل والد معظم ما، می‌فرمایند: نه قول شیخ انصاری را می‌توانیم بپذیریم و نه قول صاحب «هدایه» را؛ بلکه برای هر کدام نیاز به دلیل داریم. مفهوم قضیه این است که «الماء اذا لم يبلغ قدر كَرٍّ»، انتفای جزا را مطرح کنیم؛ جزا این است که «لم ینجسه شیء»، انتفائش به این است که «لا لم ینجسه شیء» و اعم است از این که آیا «ینجسه کل شیء» یا «ینجسه بعض الاشياء»؟ برای هر کدام عرفاً نیاز به قرینه داریم. به عبارت دیگر، مولا در این جمله می‌خواهد بفرماید اگر آب به اندازه کَرّ رسید، دیگر هیچ نجسی در آن تأثیرگذار نیست؛ اما این که اگر به اندازه کَرّ نرسید، هر نجسی می‌تواند آن را نجس کند یا بعضی از نجاسات در آن تأثیر می‌گذارد؛ هیچ کدام را به تنهایی نمی‌توانیم از مفهوم استفاده کنیم.

## اشکال فرمایش مرحوم بروجردی

اشکال فرمایش مرحوم آقاي بروجردی که می‌فرمایند ایجاب جزئی مساوق با معنای عرفی است، این است که در باب مفهوم، مفهوم و منطوق، ربطی به تناقض منطقی ندارد. در مفهوم می‌گوییم مفهوم یعنی انتفاء عند الانتفاء، انتفاء الجزاء عند انتفاء الشرط؛ اما این که از راه منطوق وارد شویم و بگوییم نقیض سالبه کلیه، موجب جزئی است، مقصود اصولیین در باب مفهوم و منطوق نیست.

**اشکال:** نکته دیگری در بعضی از کلمات وجود دارد مبني بر آن که اصلاً این نزاع لغو است؛ برای این که بین منجّس‌ها قول به فصل نداریم. اگر آب قلیل بود، هیچ کس نمی‌گوید اگر دم به آن سرایت کرد، منجّس؛ و اگر بول به آن سرایت کرد، منجّس نیست. بنابراین، چون در باب نجاسات قول به فصل نداریم، این بحث که بگوییم نقیضش موجب کلیه است یا موجب جزئی، فرقی نمی‌کند و فرق عملی ندارد.

**جواب:** در جواب گفته شده که درست است در باب نجس، قول به فصل نداریم، اما ممکن است بین نجس و متنجّس فرق باشد؛ اگر گفتیم مفهوم قضیه، موجب کلیه است، یعنی: «إِذَا لَمْ يَبْلُغْ قَدْرَ كَرٍّ يَنْجَسُهُ كُلُّ شَيْءٍ»، شیء مطلق است؛ می‌خواهد نجس باشد یا متنجّس باشد. اما اگر گفتیم مفهوم قضیه، موجب جزئی است، دیگر شامل متنجّس نمی‌شود. رد این جواب: این جواب قابل قبول نیست؛ برای این که در باب متنجّس باید سراغ آن دلیلی برویم که متنجّس را منجّس قرار می‌دهد؛ اگر دلیل متنجّس را منجّس قرار داد، باید ببینیم که آیا در همه متنجّس‌ها است یا در بعضی از آنها؟ بنابراین، تابع همان دلیل هستیم و ربطی به این قضیه ندارد.

## تقویت فرمایش امام (ره)

نکته‌ای که می‌خواهیم عرض کنیم و تقریباً فرمایش امام رضوان الله علیه را تقویت می‌کند، آن است که چون در باب مفاهیم، می‌خواهیم به مفهوم اخذ کنیم، مفهوم باید مانند منطوق از مصادیق ظهورات باشد و تا ظهور نداشته باشد، برای ما حجت ندارد. وجود اختلاف در این که آیا مفهوم قضیه، موجب کلیه است یا موجب جزئی؛ یوجب الإجمال، و در صورت اجمال نمی‌توانیم به این مفهوم اخذ کنیم و بگوییم مفهوم قضیه عبارت از موجب کلیه است.

بله، اگر دلیل روشنی داشتیم و می‌توانستیم بگوییم عرف حتماً موجب کلیه را می‌فهمد یا موجب جزئی را، بحثی نبود؛ اما چون در

هر دو طرف، ادّعای عرفیت شده که برای ما موجب اجمال می‌شود، لذا، می‌گوییم مفهوم قضیه عبارت است از: «الماء إذا لم يبلغ قدر كَرّ ينجسه شيء»، اما این شيء، آیا کلی است یا جزئی؟ از دلیل خارجی باید استفاده شود. اینجا بحث مفهوم شرط تمام می‌شود؛ انشاءالله از روز شنبه مفهوم وصف را شروع می‌کنیم.

## بحث اخلاقی: خصائص نیکان و فضیلت عالمان در کلام امام صادق(ع)

در تفسیر علی بن ابراهیم با سند خودش از حفص بن قیاس از امام صادق علیه السلام که این ایام نیز به آن حضرت ارتباط دارد، روایتی نقل شده است که حضرت نکاتی را به حفص فرموده‌اند. حضرت می‌فرمایند: یا حفص، فازوا والله الابرار، به خدا قسم آنهایی که از ابرار و نیکانند، رستگار شدند. بعد فرمودند: أتدري من هم؟ هم الذين لا يؤذون الذر، ابرار کسانی هستند که ایدانشان به یک مورچه هم نمی‌رسد؛ نمی‌فرمایند: لا يقتلون الذر، آن در جای خودش است و آدم‌های معمولی نیز این کار را می‌کنند؛ ابرار آنهایی هستند که حتی نسبت به مورچه آزار ندارند.

البته این یک عنوان مشیر برای روح نیکی است که اسلام در قالب ابرار آنها را قبول می‌کند؛ انسان به حدی برسد که آزارش به یک مورچه نمی‌رسد. از اینجا معلوم می‌شود این ضرب‌المثل که فلانی آزارش به مورچه هم نمی‌رسد، ریشه در همین روایت دارد. حال، یک مرحله بالاتر، این انسان علاوه بر آن که آزارش به مورچه نمی‌رسد، حیوانات دیگری هم که وجود دارند آنها را هم اذیاء نمی‌کند؛ اسب و حماری اگر در اختیارش است، آنها را هم اذیت نمی‌کند.

حتی در هم سنخ خودش و در ردیف انسان‌ها، حاضر نیست که انسان کافر را نیز اذیت کند. ابرار کسانی هستند که حتی کافران را اذیاء نمی‌کند؛ مگر در آن مواردی که شرع دستور داده باشد. البته حالا نه کافر حربی، بلکه کافری که فقط در باطن کفر دارد. انسان حتی نباید یک آدم معصیت کار را هم اذیت کند. یعنی هنگامی که می‌بینیم در مورد «ذر» این عنوان آمده است، به طریق اولی انسان می‌تواند دیگر عناوین را بفهمد تا برسد به دائره خانواده و بستگان خودش. اذیاء از خصوصیات است که به انسان مؤمن مربوط نیست، بلکه مربوط به انسان خبیث است.

انسانی که نیک است و فطرتش را بر همان فطرت خدایی حفظ کرده، هیچ وقت در مقام اذیاء دیگری برنمی‌آید. حال، گاهی اوقات اذیاء با زبان و الفاظ است؛ مثلاً انسان به رفیقش می‌گوید تو سواد نداری؛ نمی‌داند با این تعبیر چقدر روح او را آزرده می‌کند؛ و یا به او بگوید تو تقوا نداری، تو عدالت نداری؛ اینها هم یک نوع اذیاء است. انسانی که به مقام ابرار می‌رسد به حدی باید خودش را کنترل کند که هم دست او، هم رجل او و هم زبان او هیچ وقت در مسیر اذیاء دیگری قرار نگیرد. در ادامه روایت، عبارات دیگری وجود دارد که هر کدام خیلی حرف دارد.

امام علیه السلام می‌فرمایند: كفي بخشية الله علماً وكفي بالاغترار بالله جهلاً، یا حفص! انّه يغفر للجاهل سبعون ذنباً قبل أن يغفر للعالم ذنباً واحداً، اگر جاهلی در یک روز هفتاد بار گناه کند و واقعاً یک بار استغفار کند، او را می‌بخشند؛ از جاهل زود می‌گذرند؛ اما اگر عالم یک گناه کند در یک روز، در این که استغفارش شامل آن گناه شود، تأمل دارد. ببینید از آن طرف روایات مداد العلماء أفضل من دماء الشهداء را داریم؛ شفاعت عالم، شفاعت فقیه چه بسا مقدّم بر شفاعت شهید هم باشد؛ ولی از این طرف این روایات را هم داریم که عالم اگر عمداً و از روی توجه گناهی را مرتکب شد، خداوند زود او را نمی‌بخشد.

در این مسائل عقوبتی، در مسائل اخروی، در مسائل ثواب و عقاب و استغفار و... همه ملاک وجود دارد، عالم اگر گناه کرد – که واقعاً اگر کسی همیشه این روایت را به یاد داشته باشد، دیگر به خودش اجازه گناه نمی‌دهد – از نظر خداوند استحقاق غفران ندارد، به زودی استغفار او پذیرفته نمی‌شود. او برای این که واقعیت را می‌داند، خداوند به او توفیق داده، دستش را گرفته

و او را در کنار معارف قرآن و اهل بیت نشانده و دل او را سیراب از معارف خودش کرده است، می‌خواهد این میوه بسیار ارزشمند را آلوده کند؛ او غیر از آن جاهلی است که مثلاً فرض کنید مانند خاک بیابان می‌ماند و گنااهش زود پاک می‌شود. به هر حال، این تعبیر، تعبیر بسیار مهمی است و روی آن دقت کنید.

حضرت در ادامه می‌فرمایند: **وَمَنْ تَعَلَّمَ وَعَمِلَ بِمَا عَلِمَ، دَعِيَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا**، کسی که یاد بگیرد و یاد بدهد و عمل کند به آن چه که می‌داند، ملائکه آسمان از او به عنوان شخص عظیم یاد می‌کنند؛ به عنوان موجود بزرگ – که عظیم یکی از صفات خداوند است – در ملکوت آسمان‌ها از او یاد می‌شود. **فَقِيلَ تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَ عَمِلَ لِلَّهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ**، می‌گویند چون او برای خدا یاد گرفت و برای خدا یاد داد و برای خدا عمل کرد؛ از او باید به این عنوان یاد کرد که حالا این عبارت توضیحاتی دارد که بعداً عرض می‌کنم. و **صَلَّى اللَّهُ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ**.